



قلعة اشغالان

این جزوه در توضیح ریشه‌های تاریخی صهیونیسم، نحوه ایجاد و تکامل دولت اسرائیل و نیز ترسیم مسیری که خلق فلسطین تا بحال طی نموده، تهیه گشته است. بررسی تاریخچه مبارزه میان صهیونیستها و خلق فلسطین نشان میدهد که چگونه مردمی که ضدانقلاب کمر به نابودیشان بسته، بدنبال هر سرکوب - درست زمانیکه دشمنان در خیال خود فاتحه انقلاب را خوانده اند - سربلند میکنند و پایمیدان میگذارند تا "خراب خوش" امپریالیستها و مرتجعین را آشفته سازند.

این جزوه با توجه و برخورد خاص به تلاشهای پلید امپریالیستها و نوکران آنها، و تشبثات ارتجاعی جریانات سازشکار و بورژوازی جهت توجیه و سرپوش گذاشتن بر ماهیت مستعمراتی و اشغالگرانه دولت اسرائیل تهیه شده است. توطئه‌های امپریالیستی تحت عنوان "کنفرانس بین المللی صلح"، "دولت کوچک و خودمختار فلسطین" و امثالهم با توجه به اوج یابسی دوباره جنبش توده‌ای در سرزمین اشغالی با شدتی بیش از پیش مطرح میگردد. و این در شرایطی است که نیروهای مختلف جنبش مقاومت فلسطین مدت‌هاست که پا در سراشیب تسلیم طلبی و معامله گری نهاده اند و میروند تا با سر در دام چاله قبول اسرائیل بمتابه "یک واقعیت عینی" سقوط کنند. حقانیت بخشیدن به موجودیت اسرائیل هیچ نیست مگر پشت پا زدن به آرمانهای انقلاب فلسطین، قربانی کردن جنبش توده‌های ستمدیده و یاری رساندن به تحکیم قدرتهای دست‌نشانده امپریالیسم در منطقه. در این اوضاع وظیفه انترناسیونالیستی کمونیستهای آگاه است که پرچم دفاع و پشتیبانی از انقلاب فلسطین را پیشاپیش صفوف دیگر انقلابیون در دست گیرند و با افشای تمامی توطئه‌های امپریالیستی - ارتجاعی با هر گونه تسلیم طلبی و سازشکاری به مقابله برخیزند. پافشاری بر شعار انقلابی و محفانه "پیروز باد انقلاب فلسطین! نابود باد اسرائیل!" بدون شك در دستور کار هر عنصر کمونیست انترناسیونالیست قرار دارد. باشد تا با یاری و همراهی جنبش بین المللی کمونیستی - و مشخصا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی - ستاد پرولتاریای انقلابی در فلسطین برپا گردد و انقلاب ستمدیدگان را بسوی پیروزی و ایجاد جامعه نوین هدایت کند.

اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) - زمستان ۱۳۶۶

در

میان فلسطینیها ماجرای "نافذ"، پسر ریچة نابلسی جایگاهی حماسی یافته است. کودک هفت ساله‌ای را با گارد مسلح از سوی قضات اسرائیلی به منزل میفرستند تا برادرش نافذ که او نیز متهم به پرتاب سنگ به سربازان اسرائیلی است را با خود بیاورد. یک ساعت بعد او با نافذ باز می‌گردد - با نافذ ۴ ساله! قاضی صهیونیست قادر به پنهان ساختن تعجب خود نیست باورش نمیشود که حتی این "نیم‌وجبی" هم از مجرمین باشد. سایر مقامات دادگاه نیز خنده‌شان گرفته است. صدای نافذ خنده را بر لبانشان می‌خشکاند: بله، من اینکار را کردم حرامزاده‌ها و حساب همگی شما را میرسم!

داستان نافذ، داستان مکرر مقاومت و تعرض در نبرد انقلابی یک خلق است. صدای نافذ فریاد است که دهها سال است در فضای خاورمیانه بگوش میرسد و انعکاسی جهانی مییابد. نافذ مظهر نسلهائی است که با ظهور خود حیات خلق ستمدیده فلسطین و انقلابش را تداوم میبخشند و رسیدن بحساب دشمنان را پی میگیرند. و دشمنان نافذ همانطور که او صدایشان میکند، نمایندگان و حامیان دولتی - "حرامزاده" اند: دولتی مستعمراتی و ساخته و پرداخته غرب امپریالیستی.

نقش منطقه‌ای و بین‌المللی دولت اسرائیل و چگونگی تشکیل و قوام‌یابی آن بدست امپریالیستها - مشخصاً آمریکا - از یکطرف، و شعله‌های خاموشی ناپذیر نبرد انقلابی خلق فلسطین درون سرزمین اشغال شده و در دل دیگر کشورهای عربی از طرف دیگر، باعث شده که اسرائیل و خلق فلسطین به دو بازیگر اصلی در صحنه تحولات سیاسی خاورمیانه بدل گردند. ایجاد "سرزمین و دولت مستقل یهود" اهداف استراتژیک معینی را دنبال میکرد که یائینتر بدانها خواهیم پرداخت. اما چنین کاری بدون برپا کردن کارزارهای عوام‌فریبانه سیاسی و پیچیدن این واقعیت زشت امپریالیستی در لفافه چرکین توجیهات مذهبی - تاریخی برای تحمیل و جذب ناآگاه‌ترین اقشار ناممکن بود. تشکیل نخستین محافل صهیونیستی توسط جمعی بورژوازی

بیهودی که از نمد بهره‌کشی و سودبری سرمایه‌داری در پی دوختن کلامی - در شکل یک کشور و دولت - برای خود بودند، برخی قدرتهای استعماری - و مشخصاً امپراتوری بریتانیا - را در سالهای پایانی قرن نوزدهم بصرافت انداخت که این جنبش ارتجاعی را بمشابه یک اهمرم در محاسبات و مناسبات خاورمیانه‌ای خود بکنجاند و بروی پتانسیل عوامفریبی صهیونیستی در ارتباط با یهودیان اروپا - خصوصاً اروپای شرقی - حساب باز کند. اینچنین بود که صهیونیسم پروبال گرفت.

مایملک و ویژه‌خدای استعمار

بدان هنگام که خدایان شما را بر سرزمینی فرود آورد و بر آن سرزمین وارد شدید و در آن جای گرفتید و بسیاری از اقوام کثیرالعهده‌تر و قدرتمندتر یعنی هفت ملت که پیش از شما در آنجا ساکن بودند را بیرون راندید، بدان هنگام که خدایان این اقوام را با قدرت شما مواجه ساخت و شما بر آنان غلبه کردید، آنگاه میباید هلاکشان سازید نه با آنها عهدی ببندید و نه بر آنها بخشی روا دارید با آنان آمیزش نکنید، نه دختران خود را به همسری به پسرانشان دهید و نه دخترانشان را برای پسران خود به همسری برگزینید، که اگر چنین کنید آنان فرزندانتان را از راه خدا دور خواهند کرد و به پرستش خدایان دیگر و اداری خواهند ساخت.... اما با آنان میباید بدین طریق رفتار کنید، ارکان مقدسشان را بزمین بکوبید و بشکنید، داربست مقدسشان را خرد کنید و آتش مقدسشان را خاموش سازید. شما امت مقدس خدایان هستید پس خداوند، شما را از میان همه ملل روی زمین بعنوان مایملک و ویژه‌خویش برگزیده است. (تورات - سفر دوم)

برای هر یک از استعمارگران و مرتجعین پیدا کردن چنین اراجیف نژادپر - ستانه، برتری طلبانه و ارتجاعی از میان سطور کتب بوسیده ادیان گوناگون یا یافتن اسناد و مدارک و نقشه‌های "معتبر" از سردابهای نور تاریخ کار آسانی است. میتوان عقب افتاده‌ترین افکار را بر مبنای تعصبات مذهبی - قومی و البته با منافع دلربای مادی به قبول این خزعبلات و دفاع از آن با چنگ و دندان و سلاح آتشین برانگیخت و بعرینانی پلیدترین و سبانه‌ترین جنایات را تحت این توجیهات به پیش برد. تاریخچه اسرائیل شاهد زنده این ماجراست.

به عقب باز میگردیم، به آستانه قرن بیستم و به تقابلات امپریالیستی در آن مقطع نظر می‌اندازیم. فلسطین اشغالی امروز در آن دوران جزئی از امپراتوری عثمانی بشمار می‌آمد. عثمانیها که ترکیه مرکز حکومتشان بود، از میانه قرن پانزدهم کل ناحیه‌ای که سوریه، لبنان و اسرائیل کنونی را در بر میگرفت تحت سلطه خویش داشتند. دستگاه اداری عثمانی از فتوایهای بومی بزور خراج میگرفت و برای تثبیت موقعیتش، اقوام بیشمار منقطع را علیه یکدیگر برمی‌انگیخت. این وضع تا قرن ۱۹ ادامه داشت. در اینزمان، امپراتوری عثمانی از سوی قدرتهای بزرگ اروپا که

با سرعتی بیش از پیش رشد میکردند و برتوان خودمیا فزودند، بطور جدی تحت فشار قرار گرفت. بریتانیا، مصر را تحت سلطه خود گرفته بوده، فرانسه بر مغرب (آفریقای شمالی) حکم میراند، و روسیه تزاری، افغانستان را در چنگال خود داشت. اما ترکیه پا در سراسیمب نهاده بود و زیر بار تحمل ناینیر بدهی به قدرتهای اروپائی کمر خم میکرد. عثمانیها کوشیدند از حربه بازی روی تضادهای دول اروپائی رقیب سود جویند و توافقاتی با این یا آن حکومت به انجام رسانند. یک شکل از اینکار نادیده گرفتن یا حتی تشویق برخی دخالتها و استقرار مستقیم نیرو از سوی این دول - البته با اعمال محدودیتی چند - در نواحی تحت سلطه عثمانی بود. این چنین بود که روسیه تزاری مبلغین ارتدکس را جهت نفویابی به خاورمیانه گسیل داشت و مراکز مذهبی وابسته بخود را ایجاد نمود، فرانسه ارتباطات خود را از طریق کاتولیکهای مارونیت لبنان برقرار کرد و امپراتوری بریتانیا کوشید تا مهاجرت یهودیان اروپا را تحت "سایه ملوکانه" به فلسطین تشویق کند و بدین طریق پایگاه هی برای خود بدست آورد. اما این اقدام بریتانیا با شکست روبرو شد، زیرا در آن مقطع یهودیان که عمدتاً از اهالی اروپای شرقی بودند چشم امیدشان تماماً به خیزش عظیم و جنبش رفرم ضد فئودالی بود که در دوره بعد، روسیه را زیر و رو کرد. البته با گذشت چند سال، بعد از کشتار وسیع توده‌ها و آغاز دوره غلبه ارتجاع در روسیه شرایط برای تشویق مهاجرت یهودیان به فلسطین و تبلیغ ایده‌های صهیونیستی در اروپا مستعدتر گشت.

طرح اولیه

در همین دوره، تئودر هرتزل (پدر صهیونیسم) طرح صهیونیستی "انتقال و اسکان" را ارائه نمود. همه تلاش هرتزل آن بود که تمایل ذهنی دهقانان و صنعتگران یهودی روسیه و لهستان به "خوشبختی در سرزمین موعود" را با منافع مادی قدرتهای بزرگ هماهنگ گرداند تا از این طریق نزد قدرتهای امپریالیستی اعتبار و موقعیتی مطلوب برای خویش دست و پا کند. بطور مثال، او حکام عثمانی را چنین مخاطب قرار میداد:

اگر اعلیحضرت سلطان در پی به تسلیم واداشتن فلسطین بوده، ما میتوانستیم تنظیم مسائل مالی ترکیه را تقیل کنیم. میتوانستیم برای اروپا در مقابل آسیا یک سد دفاعی بسازیم. میتوانستیم خط اول جبهه تمدن در برابر بربریت باشیم و بمثابه یک دولت بیطرف میتوانستیم در ارتباط محکم با کل اروپا باشیم این ضامن موجودیت ما بود. ۱

منظور هرتزل ایجاد یک قلعه برای قوای اشغالگر مستعمراتی در قعر سرزمین مردم بومی بود - چیزی نظیر قلعه‌های سفیدپوستان مهاجر در سرزمین سرخپوستان بومی قاره آمریکا - تا از این طریق، سرکوب و انقیاد توده‌های اهالی در خدمت منافع استعماری و امپریالیستی تسهیل گردد. هرتزل برخلاف دغلاکاران امروزی که

اصولا موجودیت خلق فلسطین را نفی میکنند، خود بروشنی به جایگاه این خُلق و تأثیر کلیدی سرکوب فلسطینیها در انقیاد توده‌های عرب واقف بود. از سوی دیگر، وی صهیونیسم را دقیقا در تقابل با جنبشهای انقلابی اروپای مرکزی و شرقی که یهودیان را وسیعا بدرون خود میکشید، مطرح میساخت. او در مورد ملاقات سال ۱۸۹۸ خودبا فیصر آلمان چنین نوشت:

من به تشریح این نکته پرداختم که ما، یهودیان را از احزاب انقلابی دور می‌سازیم. بهر صورت، طرح هرتزل حمایتی جدی کسب نکرد و مهاجرت یهودیان در دوده نخستین قرن بیستم با آهنگی بطئی به پیش رفت.

بیانیهٔ بال‌فور

در سال ۱۹۱۹، تعداد یهودیان غیر صهیونیست بومی فلسطین ۱۲ هزار نفر بود، اما به یکباره سیل مهاجران بقصد اسکان به این خطه سرازیر شد و تعداد یهودیان به ۵۸ هزار نفر جهش کرد. در آن مقطع، هفتصد هزار فلسطینی در سرزمین خود سکونت داشتند. میتوان گفت که بلندیروازیهای امپریالیستی ناشی از جنگ جهانی اول به رویای هرتزل جان بخشید و آن را در بیانیهٔ بال‌فور (آونامبر ۱۹۱۷) متبلور ساخت. این بیانیه، بریتانیا را به "تسهیل امر استقرار یک وطن ملی برای مردم یهود" در فلسطین متعهد میساخت، علیرغم ادعای تضمین حقوق اعراب و عدم تعرض به آنها، در بیانیهٔ بال‌فور آشکارا آمده بود که:

چهار قدرت بزرگ به صهیونیسم متعهد شده‌اند. صهیونیسم، درست یا غلط، خوب یا بد، ریشه در سنتی دیرپا دارد. صهیونیسم در حال حاضر مبین ضروریات است و بازگوکنندهٔ امیدهای آینده - امیدهایی که اهمیتی بسیار عمیقتر از آرزوها و پیشداوریهای هفتصد هزار عرب ساکن این سرزمین کهنسال دارد. این "ضروریات و امیدها" هیچ نبود مگر ملاحظات و الزامات امپریالیسم غرب و بویژه امپریالیسم بریتانیا. اوائل سال ۱۹۱۶، زمانی که دیگر امپراتوری عثمانی در کار نبوده، انگلستان و فرانسه قرارداد محرمانهٔ سیکس - پیکو را در باب عرصه‌های نفوذ منطقه‌ای منعقد ساختند. طبق این قرارداد، فرانسه بر سوریه و لبنان تسلط یافت - هرچند امید به بلعیدن فلسطین را از دست نداد - و انگلستان به تقویت مهاجرت و اسکان یهودیان در جهت منافع خود پرداخت. از نظر انگلستان، "دولت مهاجرت‌شین یهود" میتوانست نقش دوگانه‌ای ایفاء نماید: هم علیه رقبای فرانسوی باشد و هم علیه نیروهای ناسیونالیست عرب که زمانی بریتانیاییها مجبور بسه برانگیختنشان در مقابل عثمانیها و حمایت محدود از آنها شده بودند. بقول رونالد استورز (نخستین فرماندار نظامی اورشلیم و نمایندهٔ دولت انگلستان)، "دولت مهاجرت‌شین یهود" قرار بود: "یک الستر* وفادار و کوچک یهودی در میان دریایی از خصومت بالقوهٔ عربیت" باشد. با وجود آنکه این "دولت وفادار" هنوز ایجاد نشده بود اما

* شهری در ایرلند که به پایگاه قوای اشغالگر انگلستان علیه جنبش ملی ایرلند بدل گشت.

امپریالیسم انگلستان تلاش میکرد تا حتی از ایده استقرار چنین حکومتی جهت تأثیرگذاری بر سیر تحولات بین‌المللی طی نخستین جنگ تجدیدتقسیم جهان سود جوید. در آستانه انقلاب اکتبر، انگلیسیها با حرارت از دولت ضدانقلابی کرنسکی حمایت میکردند بدین امید که روسیه را بنابه یک متحدجنگی قابل اتکاء، باثبات سازند. آنها درست یک هفته پیش از انقلاب، بیانیۀ بال‌فور را صادر کردند تا قول ایجادیک سرزمین یهودی را همچون وسیله‌ای برای جذب و جلب توده‌های یهودی روسیه بکار گیرند. اما این توده‌ها از همان آغاز علاقه‌ای به جنگ امپریالیستی از خود نشان ندادند و بسیاریشان در حوالی ۱۹۱۷ بسمت بلشویکها گرویدند. انگلستان به یهودیان روسیه میگفت که در زمینۀ دستیابی به "سرزمین موعود" ما متحدشما هستیم و در صورت پیروزی انقلاب بلشویکی، این پیروزی "متحد" شماست که بخطر میافتد بنابراین از کرنسکی حمایت کنید!

مهاجرت صهیونیستی و نخستین قیام

اگرچه در مقطع اکتبر اوضاع مطابق آمال امپریالیسم انگلستان به پیش‌رفت، اما طرح استقرار دولت وفادار و کوچک یهود در زمینۀهای مختلف همچنان دنبال شد. از آغاز دهه ۱۹۲۰ خریداراضی در فلسطین توسط "سندوق ملی یهود" آغازگشت و صنایع به این اراضی انتقال یافت. طبق مقررات فقط یهودیان حق استخدام شدن در این رشته‌های صنعتی داشتند. طولی نکشید که صنعتگران بومی در رقابت با این صنایع ورشکست شدند. اوضاع بشدت متشنج بود و تضادها حدت مییافت. مجموعۀ این مسائل به برخورد و مبارزه میان صهیونیستهای اسکان‌یافته و فلسطینیها انجامید. در سراسر دهه ۱۹۲۰ مهاجرت یهودیان اروپا با حمایت دولت انگلستان ادامه یافت و تا سال ۱۹۳۱ تعداد یهودیان ساکن فلسطین به ۱۸٪ کل جمعیت این کشور بالغ شد. جریان مهاجرت با ظهور و قدرت‌یابی آلمان هیتلری شتاب گرفت بطوریکه در فاصله ۱۹۲۳ تا ۱۹۳۵، ۱۶۵ هزار یهودی به فلسطین مهاجرت کردند و در صدهودیسان ساکن این سرزمین را به ۲۸٪ جمعیت رساندند. بدین ترتیب تعداد مطلق اهالی یهودی فلسطین ناگهان دو برابر شد. در مقابل، فلسطینیها که با خطر سلب مالکیت کامل رویرو بودند در سال ۱۹۲۶ دست به یک اعتصاب عمومی گسترده زدند. بعد از شکست اعتصاب، گروه‌های مسلح تحت تأثیر عزالدین القسام (رهبر فلسطینی که اواخر ۱۹۲۵ بدست قوای انگلیسی کشته شده بود) قیامی مسلحانه رادرتپه‌های فلسطین آغاز کردند. این قیام ۳ سال ادامه یافت و سرانجام توسط انگلیسیها درهم شکست شد. انگلستان برای سرکوب این قیام بر قوای شبه‌نظامی صهیونیستی تکیه کرد و آنها را تقویت نمود. همین سازمانهای تروریستی بودند که طی تحولات آتی این خطه نقش بسزائی در سرکوب مقاومت فلسطین بازی کردند. بنا به اعتراف یک مقام نظامی اسرائیل: "باتوجه به وقایع ۱۹۲۶ بنظر میرسد که اگر اینکار بهمان صورت و در همانزمان انجام نمیشد، امکان برپائی جنگ استقلال از سوی جامعه یهود در هشت

سال بعد زیرسؤال میرفت. جامعه یهود از درون وقایع خطرناک ۱۹۳۶ در موضوعی قدرتمندتر قرار گرفت و این نتیجه حمایت استواری بود که دولت و ارتش بریتانیا در فلسطین با ارزانی داشتند. "۳

رقم تلفات مبارزان فلسطینی در قیام ۱۹۳۶ به ۱۹ هزار میرسید. اسیران در دادگاههای صحرایی انگلیس محکوم بمرگ میشدند. در دشتهای فلسطین چوبه‌های دار برپا بود. گیاه هرزه و سمی صهیونیسم با خون ستمدیدگان فلسطینی آبیاری میشد تا حنظل "دولت وفادار و کوچک یهود" را ببار آورد.

صهیونیسم: "ضد" امپریالیسم!

اما اوضاع و تحولات جهانی بگونه‌ای پیش رفت و تضادهای بین المللی و منطقه‌ای چنان شکلی بخود گرفت که منافع انگلستان را در تقابل با منافع صهیونیستها قرار داد. انگلستانی که با یکدست از جنبش مقاومت فلسطین قربانی میگرفت و با دست دیگر به شکل گیری باندهای شبه نظامی صهیونیستی یاری میرساند، در امر مهاجرت یهودیان محدودیت‌هایی قائل شد و با اعراب منطقه نیز باب مراوده را گشود. از این واقعیت که تحولات جهانی ممکن است دولتهای دست‌نشانده را در تقابل با کشور مادر قرار دهد، برخی نتیجه گیری غلط کردند و ادعا نمودند، صهیونیسم یک جنبش رها نابخش ملی علیه انگلیس است! البته رهبران فریبکار صهیونیست نیز خود به مبلغ پررصدای "استقلال ملی" و "مبارزه ضد انگلیسی" بدل گشتند. واقعیت این بود که انگلستان بعد از سرکوب خونین قیام ۱۹۳۶، بقصد فرونشاندن احساسات ناسیونالیستی اعراب و پیشگیری از قیامی دیگر علیه سلطه اش، و بویژه در شرایط وقوع جنگ با آلمان نازی - جهت اخلال در رابطه آلمان و اعراب ضد انگلیسی، در سیاست خود چرخشی قسمی ایجاد کرد. طبق بیانیه جدیدی که دولت بریتانیا صادر نموده بود تعداد مهاجرین برقی معادل ۷۵ هزار نفر محدود میشد. این محدودیت خشم صهیونیستها را برانگیخت. ایرگون (گروه نظامی راست افراطی صهیونیستی که بعدها مناحیم بگین در رهبریش قرار گرفت) با کشتار ۲۷ عرب که جریشان جشن گرفتن صدور بیانیه فوق‌الذکر (موسوم به بیانیه سفید) بود، عکس العمل نشان داد. اینک صهیونیستها بروشنی خواست ایجاد یک دولت خودمختار یهود در فلسطین را طرح میکردند. این چیزی بود که تا آن زمان از سوی بنیانگزاران جریان صهیونیستی بزبان آورده نشده بود. در سال ۱۹۴۴ یکسلسله عملیات نظامی از سوی گروه‌های مسلح وابسته به حزب کار موسوم به "حقانه" و "پالماش" و نیز از سوی "ایرگون" علیه اهالی عرب و پایگاههای انگلیسی به پیش برده شد.

نتایج جنگ جهانی دوم

در سال ۱۹۴۵ جنگ جهانی دوم خاتمه یافت. یکی از نتایج اصلی این جنگ تلاشی امپراتوری بریتانیا و ظهور امپراتوری آمریکا بود. بریتانیای تضعیف شده در تمامی عرصه‌های نفوذش با تهاجم آمریکا روبرو گشت و امپریالیسم یانکی با

تمام قوا برای کسب هژمونی بی رقیب جهان امپریالیستی در برابر سایرین وارد عمل شد. این وضعیت کلی بر اوضاع خاص منطقه خاورمیانه و مشخصاً وضعیت فلسطین تأثیرات مستقیم خود را برجای نهاد، بدین صورت که آمریکا پشت صهیونیستها را گرفت و انگلستان کوشید تا با حمایت از پاره‌ای نیروهای عرب در نخستین سال‌های بعد از جنگ خود را سرپا نگهدارد. اداره امور یهودیان ساکن اردوگاه‌های آلمان را آمریکا بعهده گرفت. یهودیان بیخانمان تحت نظارت دولت ایالات متحده قرار گرفتند. آمریکا قوانینی بتصویب رساند که بر مبنای آن تعداد بیشتری از مهاجرین کشورهای به اصطلاح تحت سلطه شوروی (در منطقه بالتیک) از حق پناهندگی برخوردار می‌شدند. اما در مقابل، افراد بیخانمان ساکن اردوگاهها را به ادامه اقامت در همان نقاط مجبور ساخت. در همین حال، افسران "حقانه" با اجازه آمریکا وارد اردوگاه می‌شدند و کار تعلیم و تمرین نظامی پناهندگان را به پیش می‌بردند تا سپس بعنوان نیروی کار آزموده آنان را روانه فلسطین سازند. ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا در سال ۱۹۴۶ به بهانه اوضاع نابسامان اردوگاهها، از انگلستان خواست که موانع قانونی مهاجرت را از سر راه یهودیان بردارد و به صدهزار یهودی دیگر اجازه مهاجرت به فلسطین بدهد. در کنار این تدابیر، "قاجاق" یهودیان به فلسطین نیز تحت حمایت آمریکا در جریان بود.

در سال ۱۹۴۷ طرح ایجاد دولت اسرائیل و خروج رسمی انگلستان از صحنه فلسطین به سازمان ملل ارائه شد. امپریالیسم آمریکا در ارائه این طرح نقشی کلیدی ایفاء کرد. طبق قطعنامه مذکور قرار بود که یک "کشور یهودی" مشتمل بر پانصد هزار یهودی ایجاد شود. این طرح بنحوی ناعادلانه حاصل - خیزترین اراضی (بهترین اراضی منطقه ساحلی) را در اختیار دولت یهود قرار میداد.

کشتار دیریا سین و جنگ ۴۹ - ۱۹۴۸

حکام عرب که پشتیبانی بین المللی از صهیونیستها را دست کم گرفته بودند، تحت فشار توده‌های عرب دست به تهاجمی ضعیف زدند که به جنگ ۴۹ - ۱۹۴۸ معروف شد. این جنگ دو نتیجه مهم داشت. اولاً، صهیونیستها اراضی خود را بطور قابل ملاحظه‌ای فراتر از طرح سازمان ملل گسترش دادند. ثانیاً، ۸۵۰ هزار فلسطینی را بزور تبعید نموده و بیش از ۴۰۰ دهکده فلسطینی را با خاک یکسان کردند تا جا بسرای نقاط استقرار اسرائیلیها باز شود. در آستانه جنگ، جنایتی رسوائی آفرین در روستا دیریا سین فلسطین بوقوع پیوست. شب ۹ آوریل ۱۹۴۸ قوای ایرگون ۲۵۴ فلسطینی غیر- مسلح را در این روستا بقتل رساندند. مناخیم بگین جلا در مورد عملیات قلع و قمع توسط نیروهای تحت فرماندهیش و عکس العمل توده‌های فلسطینی نسبت به آن مینویسد:

نیروهای یهودی بسوی حیفا به پیش می‌رفتند، بهمان راحتی که کار در کره فسر و

می‌رود. و اعراب را میدیدیم که با حالتی عصبی و سراسیمه فریاد میکشند: دیر یاسین! ۴

سرگرد مایریپیل که افسر ارتباطات "حقانه" در دیر یاسین بود و واقعه را بچشم دیده نیز با خونسردی تمام به یادآوری خاطراتش می‌پردازد و می‌گوید:

افراد بگین ۲۵ نفر از بازماندگان را سوار کامیون کردند و به حومهٔ یهودی-نشین اورشلیم بردند. سپس آنها را در معدن سنگ پیاده نموده و همگی شان را اعدام کردند. بقیهٔ بازماندگان واقعه را از مرزهای اسرائیل بیرون راندند. نحوهٔ پیروزی اسرائیل در جنگ ۴۹-۱۹۴۸ که بیش‌رمانه نام "جنگ استقلال" بر آن نهاده‌اند نیز بروشنی نمایانگر ماهیت فاتحان جنگ و جایگاه استراتژیستیک دژ اشغالگران در طرح‌های امپریالیستی است. در واقع پیروزی اسرائیل نه تنها در گرو حمایت اقتصادی و دیپلماتیک غرب، بلکه کاملاً وابسته به حمایت مستقیم نظامی آنها بود. طبق اعتراف بن گوریون (پدر اسرائیل):

اسرائیل فقط ۱۰ هزار قبضه تفنگ داشت و در آغاز جنگ به سلاح سنگین مجهز نبود. . . . آفریقای جنوبی با جامعهٔ نسبتاً کوچک یهودیش، با اعزام داوطلب کارآموده بیش از هر کشور دیگری در جهان بما در جنگ یاری رساند. . . همهٔ هنکهای داوطلبان اسرائیلی در آلمان، اتریش، فرانسه و چکسلواکی بسال ۱۹۴۸ تعلیم دیده بودند. . . بدون داوطلبان خارجی، ایجاد نیروهای دریائی و هوائی و زمینی و همچنین تکامل تسلیحاتی و صنایع نظامی اسرائیل ناممکن بود. پیروزی در جنگ استقلال به یمن کمک داوطلبان خارجی که یک پنجم کل توان نظامی اسرائیل را شامل میشدند، بدست آمد. ۶

از این دوره به بعد سیاست دوگانهٔ دولت اسرائیل برای تحکیم موقعیتش و با توجه به نقشی که امپریالیسم آمریکا برایش در منطقهٔ خاورمیانه در نظر گرفته بود بمورد اجراء گذاشته شد: اعمال ترور و سرکوب علیه فلسطینیها درون مرزها و نیز در کرانهٔ غربی و نوار غزه، و مبارزه برای تبدیل شدن به قدرت نظامی مسلط منطقه. اقدام نخست از طریق یک سلسله حملات نظامی سبعانه توسط واحد ویژهٔ ۱۰۱ تحت هدایت اریل شارون (وزیر سابق دفاع) به پیش برده میشد. و هدف دوم با تاکتیک تحریک و ایجاد برخوردهای یکجانبه با دول مختلف عرب متحقق میگشت. این برخوردها غالباً بسود اسرائیل خاتمه می‌یافت. در اوائل سال ۱۹۲۵، نیروهای مسلح اسرائیل آگاهانه علیه مصر دست به تحریک زدند و به بهانهٔ چند برخورد کوچک مرزی، حملات از پیش برنامه‌ریزی شده‌ای را بقصد تسلط بر صحرای سینا به پیش بردند. بن زوی رئیس جمهور وقت در ۱۱ اکتبر ۱۹۵۲ (به موشه شاروت، نخست وزیر اسرائیل طی سالهای ۵۶-۵۲ چنین گفته بود: "ما شانس اشغال سینا را داریم و چقدر عالی خواهد بود اگر مصریها خود تهاجمی را آغاز کنند و ما بتوانیم پس از غلبه بر آنها در صحرا مستقر شویم." ۷

در کرانهٔ غربی رود اردن نیز اوضاع بهمین منوال بود. قوای اسرائیلی در

همانسال يك برخورد مرزی را بهانه کردند و به دهکده غیبیه هجوم بردند. در نتیجه این حمله ۶۶ فلسطینی که اکثریتشان را زنان و کودکان تشکیل میدادند بقتل رسیدند.

در این سالها اردوگاههای آوارگان و تبعیدشدگان فلسطینی در نواحی کرانه غربی، نوار غزه، سینا و جنوب لبنان شاهد تلاش گروههای فدائیان فلسطینی برای سازماندهی و تسلیح بود. خلق فلسطین که چنگال خونبار ستم امپریالیستی را به عریانترین شکل بر گلوی خود احساس میکرد و آتش انقلاب بقصد درهم شکستن دولت اشغالگر صهیونیستی و کسب رهائی ملی از سرپای وجودش زبانه میکشید، بدنبال برپائی نبرد مسلحانه بود. اما حکام اردن و مصر تا سال ۱۹۵۵ این تلاش فدائیان را سرکوب کردند. عبدالناصر حتی تا بعد از این تاریخ نیز فدائیان را بشدت کنترل میکرد. واقعیت آنست که سران دول عربی فقط به چهره سازههای غلطانداز برای فریب عامه اکتفا میکردند و در عمل همه تلاششان صرف جلوگیری از بروز "عصبانیت اسرائیل" میشد. دولت اسرائیل با خیالی راحت از جانب سران کشورهای عربی طرحهای توسعه طلبانه خویش را باهدف تحکیم موقعیت این دژ منطقه ای امپریالیسم آمریکا یکی پس از دیگری بمرحله اجراء درمیآورد.

در ماه مه ۱۹۵۴ بن گوریون موضوع جنوب لبنان را پیش کشید و به اعضاء دولت گفت:

باید بر لبنان فشار بگذاریم بدین معنی که مارونیتها در آن کشور اعلام يك دولت مسیحی کنند. طبق نظر دایان فقط کافی است يك افسر حتی با درجه سرگردی پیدا کنیم و حتی اگر شده دلش را از طریق پول بدست آوریم تا خود را بعنوان ناجی اهالی مارونیت اعلام کند. سپس ارتش اسرائیل وارد لبنان میشود و اراضی ضروری را اشغال میکند و رژیم مسیحی را بمثابة متحد اسراءیل برپا میدارد، اراضی لیتانی جنوبی تماما به اسرائیل ضمیمه خواهد شد و همه کارها درست میشود. ۸

در سال ۱۹۵۵، بن گوریون طرح اشغال غزه را به کابینه عرضه کرد. در پی ارائه این طرح یکرشته عملیات انتقامی علیه "افراد نفودی فلسطینی" به اجراء درآمد که در نتیجه آن ۳۹ مصری کشته و ۲۰ نفر زخمی شدند. در همین سال جمال عبدالناصر سیاست اتکاء به شوروی در مقابل آمریکا را پیشه کرد و مقداری سلاح ساخت چکسلواکی از شوروی خرید. امپریالیسم آمریکا از طریق رابط سازمان سیا فوراً با دولت اسرائیل تماس گرفت و اعلام کرد "اگر بهنگام رسیدن اسلحه شوروی به مصر، شما به این کشور حمله کنید هیچکس اعتراضی نخواهد کرد." ۹

واقعه کانال سوئز

در سال ۱۹۵۶ انگلستان و فرانسه کانال سوئز را اشغال کردند و در غزه و سینا مستقر شدند. آمریکا در مقابل این تجاوز عکس العملی سریع نشان داد اما

این نحوه برخورد با نوع رفتار یانکیها با اسرائیل دست نشانده تفاوت داشت. آمریکا از انگلستان و فرانسه خواست که در عرض ۲۴ ساعت نیروهایشان را بیرون بکشند. در مقابل، اسرائیل بمدت ۴ ماه نیروهایش را در غزه و سینا نگهداشت و تنها بعد از استقرار نیروهای سازمان ملل که تضمینی برای مطالبات صهیونیستها بودند، آنها را خارج ساخت. بن گوریون در نشست کابینه، حدود یکسال قبل از واقعه سوئز چنین گفته بود:

هرچه آمریکا نگران تر باشد، دست ما بازتر است و اگر متهورانه عمل کنیم رحمت خدا نصیبمان خواهد شد.... اینک منافع آمریکا در سرنکونی رژیم ناصر است... اما در حال حاضر جرأت استفاده از روشهایی که برای سرنکونی حکومت چپی یا کوبو آریبر در گواتمالا و حکومت مصدق در ایران بکار برد را ندارد.... آمریکا ترجیح میدهد کارش را اسرائیل انجام دهد.^۱

کفر قاسم

در ۱۲۹ اکتبر ۱۹۵۶ جنایتی دیگر در کارنامه دولت صهیونیستی ثبت گشت. ۴۷۰ عرب ساکن دهکده اسرائیلی کفر قاسم به جرم نقض مقررات منع عبور و مرور شبانه (که در مورد همه اعراب ساکن اسرائیل اعمال میشد) از سوی سربازان اسرائیلی به کلوله بسته شدند. آنها روستائینی بودند که غروب - تنها چند دقیقه بعد از شروع حکومت نظامی، بی آنکه اطلاعی از برقراری آن داشته باشند - از کار باز میگشتند. کشتار کفر قاسم با قتل عام ۲۷۵ فلسطینی ساکن "خان یونس" غزه طی عملیات خانه - گری برای پیدا کردن اسلحه و فدائیان دنبال شد. ۱۲۰ نوامبر همانسال، (۱۱ فلسطینی دیگر در اردوگاه پناهندگان رفح (نوار غزه) بقتل رسیدند. جرم آنها مقاومت در مقابل عملیات اطلاعاتی - امنیتی اسرائیل بود. حتی کارمندان سازمان ملل در اردوگاه نیز از تهاجم اسرائیلیها در امان نماندند. فرمانده نیروهای سازمان ملل در غزه مجبور شد گوشه‌ای از این جنایات را طی مصاحبه‌ای برملا سازد. او گفت:

بسیاری از کارمندان سازمان ملل در کمیها ناپدید شده‌اند، حدس میزنیم اسرائیلیها آنان را کشته باشند. سربازان اسرائیلی بسیاری از افراد غیر-نظامی را میربایند. ساعت، حلقه، خودنویس و امثالهم را طی حملات خیابانی یا خانه گردیها بزور از اعراب میکیرند هر وسیله نقلیه‌ای، حتی دوچرخه را مصادره میکنند. کارگاههای خصوصی و تعمیرگاهها از ابزار تهی گشته‌اند. قاطر و اسب و حتی البسه را مصادره میکنند. ۱۱

تحکیم نظم صهیونیستی

سأهای بعد از واقعه سوئز، دوران تلاش پیکیرانه امپریالیسم آمریکا برای تقویت بنیه مالی و توان نظامی دولت اسرائیل، و همچنین تحکیم نظم اجتماعی درون جامعه اسرائیل بر پایه‌ای نژادپرستانه است - درست نظیر آنچه مهاجران سفید در آفریقای جنوبی به انجام رساندند. با این تعاون که نژادپرستان آفریقای جنوبی

سیستم آبار تاهرا با حفظ اهالی بومی در مناطق اختصاصی (بانستونان) درون مرز - های کشور برپا داشتند، اما صهیونیستها اساسا سیاست اخراج و قلع و قمع يك ملت را درپیش گرفتند. اصول خدشه ناپذیر صهیونیسم در قالب قوانین و مقررات، جنبه حقوقی و عملی یافت؛ "کارا کتر یهودی" دولت باید حفظ شود. فروش اراضی تحت اداره صندوق ملی یهود (که ۹۴٪ اراضی اسرائیل را دربرمیگیرد) به افراد غیریهودی ممنوع است. در برخی رشته های صنعتی و اشتغالات معین، فلسطینیها حق استخدام شدن ندارند. در اتحادیه های کارگری، عربها حق مسئولیت گرفتن ندارند. بقول رهبر شورای کارگران تل آویو:

عربها در اتحادیه کارگری نمیتوانند عضو شورای کارگران بشوند. این درست است آنها باید از حقوق کامل برخوردار باشند، اما نمیتوانند کارگران را نمایندگی کنند. من مطمئن نیستم کارگرانی که از مناطق (اشغالی) میایند قصد تحریک عامه را نداشته باشند. بنظر من، کارگر عرب بطور مشخص علاقه ای به رشد صنعت اسرائیل ندارد. در هر صورت کارگر یهودی، يك عرب را بعنوان بالادست خود قبول نمیکند. ۱۲

جنگ شش روزه و انقلاب فلسطین

اما همه این اقدامات جنایتکارانه و قلدرمنشیهای صهیونیستی - امپریالیستی تنها يك روی سکه تحولات خاورمیانه و جهان بود. در سوی دیگر، رشد چشمگیر جنبشهای رهاشبخش ملی و انقلابات قهرآمیز توده ای علیه سلطه امپریالیستی - به ویژه امپریالیسم آمریکا - قرار داشت. روند انقلاب بر تحولات جهان حاکم بود و چین سوسیالیستی تحت رهبری رفیق مائوتسه دون بمثابه رهبر و چراغ راهنمای جبهه انقلاب جهانی به حمایت فعال سیاسی و مادی و تسلیحاتی از جنبشهای انقلابی اصیل میپرداخت. جنبش انقلابی فلسطین نیز علیرغم همه توطئه ها و فشارهای همه - جانبه، در حال قوام یابی و گسترش بوده و جناحهای انقلابی و مترقی آن در ارتباط نزدیک با جبهه انقلاب جهانی قرار داشتند. فتنوس فلسطین از میان آتش سرکوب سرمیکشید تا پیر توان در صحنه سیاسی منطقه و جهان ظاهر شود.

در سال ۱۹۶۷ جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل درگرفت و در سیر اوضاع خاورمیانه نقطه عطفی ایجاد شد. اسرائیل جنگ را برد. تسلیحات پیشرفته و پشتیبانی چندین ساله امپریالیستهای آمریکائی و فرانسوی، بنیه نظامی و توان روحی این قدرت دست نشانده را بدان حد تقویت کرده بود تا براحتی از پس حکام مرتجع و منذبذ عرب که چشم امیدشان به قدرتهای امپریالیستی جهان بود، برآید. پیروزی اسرائیل چند نتیجه داشت. اولاً، آمریکا و اسرائیل مناسبات خود را بطور قابل ملاحظه ای تعمیق بخشیدند. کمکهای کیفیتنا عظیمتری از سوی یانکیها به اسرائیل سرازیر شد. صهیونیستها بعنوان نماینده درجه اول آمریکا در منطقه خود را

به ثبت رساندند و نقش مهمی نیز در امر حفظ منافع آمریکا در سایر نقاط جهان بعهده گرفتند. ثانیاً، کرانه غربی رود اردن، غزه و کل اورشلیم به تصرف اسرائیل در آمد و یک میلیون و ۲۵۰ هزار فلسطینی دیگر تحت کنترل مستقیم دولت صهیونیستی قرار گرفتند. ثالثاً، رژیمهای عرب و مشخصاً رژیم عبدالناصر بی اعتبار شدند. چنگال ناصر - ولو بطور موقتی - از روی مبارزات خلق فلسطین کنار زده شد. و آخرین نکته آنکه، جنبش مقاومت فلسطین با قدرت اعلام موجودیت کرد. پیروزی فدائیان فلسطینی در دفاع موفق از اردوگاه تعلیماتی فتح در نزدیکی شهر کرامه اردن علیه قوای اسراییلی، اعلام رسی حیات دوباره انقلاب فلسطین بود. نبرد کرامه در سال ۱۹۶۸ ادعای "شکست ناپذیری" اسراییل را بی اعتبار ساخت.

توطئه های امپریالیستی/سیتامبرسیاه

امپریالیسم آمریکا در چارچوب تدابیر کلی خود برای مقابله با شعله های مبارزه انقلابی در سراسر جهان، و باتوجه به تحکیم نقش اسراییل بمشابه نوکسر درجه اول منطقه ای، طرح دوگانه به انحراف کشاندن و اعمال سرکوب را جهت به تسلیم واداشتن جنبش فلسطین به پیش نهاد. در ۱۹ ژوئن ۱۹۷۰ طرح آمریکا در مورد صلح اعراب و اسراییل (موسوم به طرح راجرز) ارائه گردید. طبق مفاد این طرح، بعد از یک آتش بس سه ماهه میان اعراب و اسراییل میبایست مذاکراتی برای استقرار یک "صلح عادلانه و پایدار" تحت نظارت فرستاده مخصوص سازمان ملل آغاز گردد. البته بدان شرط که اعراب حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی اسراییل را برسمیت بشناسند. شوروی سوسیال امپریالیستی، انگلستان و فرانسه نیز از این طرح پشتیبانی کردند. در مقابل، جنبش مقاومت فلسطین این طرح را بمشابه یک توطئه آمریکائی - صهیونیستی رد نمود. توده های عرب در بیروت و سایر پایتختهای عربی علیه طرح دست به تظاهرات زدند. برای درهم شکستن روحیه تسلیم ناپذیری خلق فلسطین، ملک حسین مسئولیت انجام جنایتی عظیم را از سوی امپریالیسم آمریکا عهده دار شد. سیتامبر سیاه ۱۹۷۰ فرارسید. نیروهای مسلح اردن حمله گسترده ای را به اردوگاههای پناهندگان فلسطینی و پایگاههای فدائیان آغاز کردند. طی ماه اول تهاجم، هزار فدائی فلسطینی بقتل رسیدند. مقاومت واحدهای پارتیزانی و اهالی فلسطینی خیره کننده بود. نیروهای مقاومت فلسطین چندین پایگاه نظامی اردن را در شهر زارکا تصرف کردند. بیروت، قاهره و طرابلس صحنه تظاهرات خشماکین توده ها علیه جنایات رژیم نوکرمنش امان بود. اردن مجبور به امضاء قرارداد آتش بس با جنبش فلسطین گشت، اما حملات و درگیریها ادامه یافت. در شهر اربد، مردم سومین سالگرد پیروزی کرامه را زیر توپ باران قوای اردنی جشن گرفتند. در جریان کشتار، نیروهای مسلح اسراییل در سراسر کرانه رود اردن بحالت آماده باش درآمده بودند. دولت سوریه نیز تحت فشار حکام مسکو و تهدیدات رژیم صهیونیستی عکس العملی از خود نشان نداد.

تهاجم امپریالیستی بعدی بر جنبش فلسطین را نیروهای اسرائیلی با همکاری و حمایت ارتش لبنان در آوریل ۱۹۷۲ به اجراء درآوردند. اسرائیلیها با اطلاع دولت لبنان مخفیانه وارد خاک این کشور شدند، بزرگ پایگاه فلسطینی شیخون زدند و چند تن از رهبران جنبش فلسطین و تعدادی از فدائیان را بقتل رساندند و سپس به آسانی از لبنان گریختند. بزرگ مفسر سیاسی صهیونیستی در ۴ ماه مه همانسال نوشت: "ما با تهاجم تماشائی خود در بیروت کاری را شروع کرده ایم، حال نوبست مقامات لبنانی است که آنها را به اتمام رسانند." ۱۲

در این دوره لبنان به نقطه تمرکز جریانات مختلف جنبش آزادیبخش فلسطین تبدیل شده بود. از دیدگاه دولت اسرائیل، مرزهای جنوبی لبنان نقطه خطرناکی بود که به فدائیان فلسطینی امکان نفوذ بدرون سرزمینهای اشغالی و انجام عملیات پارتیزانی و شیخون را میداد. ایده‌های دایان و بن گوریون در مورد امن کردن مرزهای لبنان میباید به اجراء درمیآمد. اینچنین بود که در سال ۱۹۷۴، ارتش صهیونیستی بخاک لبنان وارد شد و منطقه جنوبی را اشغال کرد. جبهه ای از نیروهای فلسطینی و لبنانی برای درهم شکستن تجاوز رژیم اسرائیل تشکیل گردید. سیل داوطلبان برای پیوستن به جبهه جنوبی، علیرغم میل دول مرتجع عرب بسوی نقاط درگیری سرازیر گشت. فشار بر نیروهای اشغالگر آنچنان شدید بود که آنها فریبکارانه طرح آتش بس را پیش نهادند. اما از دید جنبش فلسطین و جنبش مترقی لبنان آتش بس در شرایط حضور قوای اسرائیلی در خاک لبنان بی معنا بود. امپریالیستها فرصتی تاریخی را برای بریدن بند ناف جنبش فلسطین از سرزمین اشغالی فلسطین بدست آورده بودند. در صورت ایجاد بزرگ کمربند حفاظتی بسرای اسرائیل در جنوب لبنان، نیروهای جنبش فلسطین در محدوده لبنان گرفتار میامدند و امکان اعمال فشار بیش از پیش بر آنها و به سازش کشاندنشان فزونسی می یافت. برای تحقق این امر، قرار بر آن شد که نیروهای اسرائیلی از خاک لبنان خارج شوند و نیروهای مشترک امپریالیستی تحت نام "نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل" در آن نقطه جایگزین گردند. سوسیال امپریالیسم شوروی نیز با این طرح توافق کرد. بذر تسلیم طلبی که در شرایط افت کلی جنبشهای انقلابی جهان، در صفوف جنبش رهاثیبخش فلسطین افشاندگی گشته بود رشد می یافت. دیدگاهها و راههای مبارزاتی غیرپرولتاری که از همان آغاز بر این جنبش غلبه داشت ناتوانی خود را در مواجهه با معضلات و فشارهای ارتجاعی - امپریالیستی بنمایش میگذاشت. رهبران فلسطینی که از ابتدا معتقد بودند جنبش فلسطین نباید با توده های عرب مناسبات مبارزاتی برقرار کند، بلکه بجای آن باید "راه آسانتر" - یعنی برقراری مناسبات با رژیمهای عربی - را درپیش گیرد، اینک در سرایش لفران سازش با قدرتهای امپریالیستی و نوکرانشان پائین و پائینتر می رفتند. این دیدگاه باعث شده بود که اکثر نیروهای سیاسی فلسطین به منعکس کننده مواضع و منافع رژیمهای مختلف عرب تبدیل شوند. همزمان با این تحولات، خیال واهی "ایجادیک دولت

کوچک فلسطینی" از سوی امپریالیستها و مرتجعین عرب روز و شب اشاعه داده شد تا گرایشات شکست طلبانه و تسلیم طلبانه را تقویت نماید و مقاومت فدائیان را تحلیل برد. و سرانجام، کشتار فلسطینیها در اردوگاه تل الزعتر لبنان بدست قوای چنایتکار سوریه پشت بند این توطئه‌ها گشت تا روحیه مقاومت انقلابی را بطور کلی درهم شکنند.

گسترش نقش جهانی اسرائیل

دولت اسرائیل در منطقه یکه تازی میکرد و شدیداً در پی تأمین و تضمین منافع ارباب یانکیش بود. قوه محرکه و بیشتاز برقراری و استحکام دولت صهیونیستی طی تمامی این دوره حزب کار اسرائیل (یکی از اعضای "انترناسیونال سوسیالیست" بود. حاکمیت مداوم ۲۹ ساله حزب کار تا سال ۱۹۷۷ ادامه یافت. خط رسمی این حزب همان است که توسط گلدامایر فرموله شده؛ "اینطور نبود که خلقی در فلسطین وجود داشت و خود را فلسطینی میخواند و ما آمدیم و کشورشان را غصب کردیم. آنها موجودیت نداشتند." ۱۴

قوای نظامی و اداری اسرائیل با ورود مهاجران جدید از میان متعصب ترین و عقب افتاده ترین عناصر جامعه اسرائیل و یهودیان آمریکائی به مناطق اشغالی تقویت شد. اینک که مصر سادات بمثابه یک نوکر وفادار خود را به آغوش آمریکا انداخته بود، اسرائیل نیازی به تحمل بار کنترل صحرای سینا نداشت. بر مبنای یک قرار - داد درجانبه میان مصر و اسرائیل بخشی از سینا به دولت قاهره بازگردانده شد. نقش جهانی دولت صهیونیستی افزایش یافت. در سال ۱۹۷۲ ژنرال ساموئل گونن از ارتش اسرائیل استعفاء داد و کمی بعد بعنوان سر مستشار بوکاسا (امپراتور دست - نشانده وقت در آفریقای مرکزی) مشغول بکار شد. و ژنرال گونن تنها نمونه اینگونه خدمات نبود. سه دولت منفور اسرائیل، آفریقای جنوبی و تایوان بر خود نام "جهان پنجم" نهادند و ابعاد همکاری خود را گسترده ساختند. در سال ۱۹۷۵ هنری کیسینجر توصیه کرد که قوای اسرائیل عازم آنکولا شوند تا در جدال میان "میلا" (هوادار شوروی) با "اونیتا" و "فنلا" (جریانات تحت الحمایه غرب)، دومی‌ها را تقویت کنند. توصیه کیسینجر در عمل بدین صورت تعدیل شده که اسرائیل بجای اینکار به افزایش همکاری نظامی با آفریقای جنوبی پرداخت. متخصصان ضد چریک اسرائیل به این کشور اعزام شدند. در سال ۱۹۷۶ جان فورستر نخست وزیر وقت آفریقای جنوبی - به اسرائیل رفت و یک قرارداد همکاری عظیم اقتصادی - نظامی امضاء نمود. پروژه - های کلان نظامی برای افتاد - چهل کارشناس و تکنیسین آفریقای جنوبی برای نظارت به کارخانه کشتی سازی حیفا فرستاده شدند. همکاری "جهان پنجم" در سالهای بعد تا سطح تلاش برای تولید موشکهای کروز و تسلیحات هسته ای به پیش رفت و مشخصاً در سپتامبر ۱۹۷۹ آفریقای جنوبی و اسرائیل آزمایش هسته ای مشترکی را در اقیانوس

هند انجام دادند. يك عنصر مهم از نقش جهانی اسرائیل، مسئله تجارت اسلحه بود. تا سال ۱۹۸۰ اسرائیل به هفتمین صادرکننده اسلحه در جهان تبدیل شد و تنها در همان سال يك میلیارد و سیصد میلیون دلار اسلحه فروخت. (در حال حاضر چهل درصد درآمد صادراتی صهیونیستها از فروش اسلحه تأمین میشود و حجم صادراتشان روز به روز افزایش می‌یابد). اما این اسلحه‌ها را چه کسانی خریدند (و می‌خرند)؟ دیکتاتور سرنگون شده نیکاراگوا - اکوستینو سوموزا - ۹۸٪ تسلیحات موردنیاز خود را در آخرین سالهای حکومتش از اسرائیل تأمین میکرد (و امروز نیز نیروهای کنترال ارتش گواتمالا از اسلحه و مریبان اسرائیلی بهره‌مندند). رژیم ال سا - لودور نیز در سال ۱۹۸۰، ۸۲٪ تسلیحات خود را از اسرائیل خریداری کرد. بعلاوه کارشناسان اسرائیلی در اواخر دهه ۱۹۷۰ مستقیماً در سرکوب و قتل عام روستا - ثیان سرخ‌پوست، قوای گواتمالا را یاری دادند. بقول رئیس ستاد ارتش گواتمالا "سرباز اسرائیلی به ما روحیه میدهد". بعد از آمریکا و آلمان غربی این اسرائیل است که اسلحه آمریکای لاتین و کارائیب (از گواتمالا و شیلی و هندوراس گرفته تا هائیتی و...) را تأمین میکند. در مورد فروش اسلحه، اسرائیل معمولاً نقش واسطه آمریکا را بعهده می‌گیرد تا ایالات متحده از برخی کثافتکاریهای تسلیحاتی "مصون" بماند. همانطور که یاکوف مریدور (از اعضاء کابینه بکین) اظهار داشت: اسرائیل امیدوار است با آمریکا در مورد فروش اسلحه "بشیوه واسطه‌گری" به کشورهایی که ایالات متحده نمیتواند براحتی با آنها معامله مستقیم کند، به تنظیماتی دست یابد. ۱۵

تایوان، آفریقای جنوبی، برخی کشورهای کارائیب و اخیراً ایران صفحه چنیس - تنظیماتی "بوده اند".

دولت صهیونیستی در کمک به انجام کودتاهای آمریکائی و نیز سازماندهی دستگاههای امنیتی رژیمهای سرسپرده آمریکا خوش خدمتیهایی بسیار نموده است. در آفریقا، اسرائیل نقش "کوبا ئیها" را برای ایالات متحده بازی میکند. فعالیت کادر - های اداری و تکنیکی و البته خدمات ویژه موساد (سازمان جاسوسی اسرائیل) در این زمینه چشمگیر بوده است. اسرائیلیها کودتای اوگاندا را که به سرنگونی میلتن اوبوته و قدرت یابی ایدی امین انجامید توسط موساد طراحی کردند. ساواک محمد رضاشاهی نیز توسط موساد و سازمان سیا تقویت و تحکیم شد. در ساحل عاج، اسرا - ئیل اعزام کارشناس نظامی را با صدور سرمایه همراه ساخت و...

آپارتاید نازیستی اسرائیل

در عرصه داخلی نظامی شبه‌نازیستی تکوین و گسترش یافت. "یک ملت، یک - ارتش، یک دولت" که انعکاسی از شعار معروف هیتلر "یک خلق، یک امپراتوری، یک پیشوا" بود، شعار اسرائیلیها گشت. صهیونیستها از لزوم برقراری "نظم نوین" در لبنان دم زدند. یک افسر نیروهای اسرائیل به افراد خود در کرانه غربی گفت "فرستادن

اعراب به اتاق گاز نهایتاً ضروریست". سرپرست بنگاه خبری راکنی دولتی اسرائیل از برخی "فاکتهای علمی" که بر برتری نژاد سفید دلالت دارند، سخن راند. اینها هیچ نبود مگر تدابیر کهنه هیتلری با رنگ و لعاب نصایح هزاران ساله سفر دوم تورات. برای حفظ ثبات درونی اسرائیل ایجاد سطح معینی از رفاه برای اهالی یهودی الزام آور بود. بخشی از این هدف را چپاول و غارت و استثمار ساکنان عرب عملی میساخت: از همان ابتدا حق استفاده از آب، مسکن و امثالهم برای اقلیت کثیر - العده اعراب ساکن اسرائیل (که بدون در نظر گرفتن کرانه غربی و اورشلیم و غزه یک ششم کل جمعیت را تشکیل میدهند) موکول به تصمیم گیری مقامات دولتی گشت. "تا سال ۱۹۶۷، ۵۵٪ اراضی توسط صهیونیستها یا خریداری شده و یا صادره گردیده بود. طبق تخمین یک وکیل فلسطینی حدود هفتاد درصد کل اراضی کرانه غربی به مالکیت افراد غیر فلسطینی درآمد".^{۱۶} اسرائیل ۲۵٪ کالاهای صادراتی را به کرانه غربی فرستاد و محصولات کشاورزی تولید شده در اراضی کرانه غربی را به اردن و کشورهای حوزه خلیج صادر نمود تا تنها از این بابت صد میلیون دلار به خزانه اش سرازیر شود. اسرائیل بر منابع آب کرانه غربی چنگ انداخت و یک سوم مصرف داخلی خود را از این طریق تأمین کرد. پیشبرد تولید کشاورزی از طریق مصادره آب و غصب زمینهای حاصلخیز نمیتوانست به ورشکستگی کشاورزان عرب نیانجامد. نتیجه این ورشکستگی، پیدایش نیروی کار ارزان برای کارخانجات تل آویسو و مزارع دولتی نزدیک کرانه غربی و غزه بود. کارگران فلسطینی که برای فروش نیروی کار خود از مناطق اشغالی راهی شهرهای بزرگ اسرائیل میشدند با خسارت معضلاتی برای نظم صهیونیستی ببار میآوردند. از اینرو مقامات اسرائیلی با تدوین قوانین نوین اقامت درصدد رفع این معضلات برآمدند. آمواس حادار دبیرکل جنبش "موشاو" (مزارع تعاونی) در توضیح لزوم تدوین این قوانین چنین گفت:

اسرائیلیها نباید به کارگران عرب اجازه دهند که کرانه غربی را ترک گفته و در نزدیکی محل کارشان سکنی گزینند، زیرا بعد از مدتی کوتاه کارگران ساکن مناطق خانوادههای خود را نیز به اردوگاهها میآورند و اسکان میدهند. این بمعنای استقرار عرب در اراضی متعلق به صندوق ملی یهوداست. چنین کاری نباید انجام شود. . . . البته انجام این مقررات سخت است، پرهزینه است و از نقطه نظر اقتصادی (حمل و نقل کارگران) مسئله ساز است. اما تا وقتی که یهودیان اسرائیل خود به چیدن یرتقال و دارایی نمیپردازند، هیچ راه حل دیگری وجود ندارد. ۱۷

این شیوه که دقیقاً از قوانین آپارتاید در آفریقای جنوبی کپیبرداری شده بود میبایست استفاده از نیروی کار ارزان فلسطینیها را با تدابیر حقوقی، بحد اکثر بیخطر میساخت. در سایه همین قوانین و به یمن فقر و ورشکستگی روزافزون توده های عرب ساکن سرزمینهای اشغالی، مزارع کلکتیو صهیونیستی از جوانان عرب انباشته شد. در میان این کارگران کشاورزی تعداد کثیری از اطفال با سن

متوسطاً ۱۲ سال قرار داشتند (و هنوز هم ۲۰٪ کارگران را خردسالان زیر ۱۵ سال تشکیل میدهند). اما طولی نکشید که همین قوانین ظالمانه خود زمینه بروز ناراضی‌تسی و اعتراضات توده‌های عرب شد. بعد از کشته شدن آکارگر فلسطینی که در ساعات منع عبور و مرور شبانه پشت درهای بسته کارخانه گیر افتاده بودند، فریادخشم و اعتراض اعراب ساکن اسرائیل در فضای قلعه اشغالگران طنین انداخت و آنچنان صهیو-نیستهای "مقتدر" را دچار هراس ساخت که در تل‌آویو کارفرمایان یهودی به کارگرهای ساکن کرانه غربی "اجازه" دادند در صورت لزوم شب را در کارخانه بگذرانند. لازم به تذکر است که با وجود همه این سیاستهای استثمارگرانه و پیشبرد غارت و چپاول عریبان توده‌های عرب، باز هم اقتصاد اسرائیل، بیمار و معوج و بی-اعتبار باقی ماند. توریسیم و اسلحه‌سازی بمثابة صنایع پایه ای برجای ماندند. بنا-براین، برای حفظ سطح مصرف یهودیان در حد استاندارد کشورهای اروپائی میبا-یست عوامل دیگری در امر اقتصاد دخالت داده میشد. اسرائیل بدلائل سیاسی میبایست زندگی نسبتاً مرفه‌ای برای یهودیان فراهم میساخت - و عمدتاً بدین‌خاطر که مصرف‌کنندگان، کشور را ترك نکنند! این سطح از رفاه بدون کمکهای هنگفت دولت آمریکا قابل تحقق نبود. بخش مهمی از کمکهای اقتصادی و نظامی به اسرائیل از طریق جمع‌آوری پول در محافل یهودی آمریکا تأمین گشت. در فاصله ۱۹۸۲ - ۱۹۸۷ اسرائیل ۴۸٪ از کل کمکهای نظامی آمریکا و ۱۲۵ کمکهای اقتصادی این کشور را بخود اختصاص داده بود. این رقم در سال ۱۹۸۲ به ۵/۲ میلیارد دلار رسید که ۵۰۰ میلیون آن بصورت نقد و ۱/۲ میلیارد آن بصورت وام با نرخ بهره انسدک ۴ - ۲٪ بود (در حالیکه نرخ بهره برای چنین وامهایی معمولاً ۱۱٪ است). تزریق پول آمریکائی به خزانه صهیونیستها آنچنان تداوم یافت که در سال ۱۹۸۴ کل بدهی اسرائیل به دولت آمریکا تنها بابت کمکهای نظامی بر ۱۰۰ میلیارد دلار بالغ شد. بعد از ویتنام جنوبی این اسرائیل بود که از بیشترین کمکهای نظامی آمریکا بعد از جنگ جهانی دوم بهره برد.

با حدت یابی هرچه بیشتر تضادهای سیستم امپریالیستی و تشدید رقابت بلوک غرب و شرق بسرکردگی آمریکا و شوروی بر دامنه مسئولیتهای اسرائیل دست‌نشانده در زمینه تقویت موقعیت بین‌المللی ارباب و جلوگیری از گسترش دامنه نفوذ سوسیال امپریالیسم شوروی افزوده گشت. اگرچه تلاش صهیونیستها برای درهم‌شکستن و نابودی انقلاب فلسطین و مانعیت از بهاخیزی جنبشهای انقلابی در منطقه ادامه داشت، اما وزنه اصلی و جهت‌گیری عمومی این نوکر شماره یک منطقه - ای آمریکا در ایندوره در چارچوب طرحهای امپریالیسم یانکی برای تدارک جنگ نوین تجدیدتقسیم جهان میگنجید. این بدان مفهوم نیست که سرکوب جنبش فلسطین در هیچ مقطعی از این دوره بعنوان وظیفه عمده در برابر دولت صهیونیستی قرار نگرفت (یا نخواهد گرفت). همانطور که تجربه دو دهه ۱۹۷۰-۱۹۸۰ نشان میدهد، برپائی و اوج‌یابی خیزش توده‌های انقلابی فلسطینی میتواند به معضل عمده پیش -

پای صهیونیستها بدل شود. اما نکته اینجاست که از نقطه نظر بین المللی، بیچیدگی و حدت یابی تضادهای سیستم بگونه ایست که در جریان هر تقابل - در هر گوشه جهان - مسئله رقابت دو بلوک و تدارک حل تضادها بشیوه قهرآمیز خود را اعمال میکند و بر سیر مجموعه تحولات مؤثر میافند. اریل شارون وزیر اسبق دفاع اسرائیل دامنه این وظایف و عملکرد دولت صهیونیستی را تحت اوضاع کنونی جهان بدین شکل تشریح کرده است:

من معتقدم که همکاری استراتژیک میان اسرائیل، آمریکا و دیگر کشورهای هوادار غرب در این ناحیه (و در رأس آن همکاری با مصر که اینک با انعقاد قرارداد صلح یک سیستم نوین مناسبات را با ما ایجاد نموده) تنها راه واقع - بینانه جهت ممانعت از توطئه های آتی شوروی است. این همکاری میتواند به انگیزه اصلی تحکیم امنیت منطقه پادهد و شانس صلح میان اسرائیل و همسایگان عربش را فراهم سازد. آنها نیز با توجه به مسائل امنیت ملی خودشان مجبورند اقداماتی جهت مقابله با توسعه طلبی شوروی اتخاذ کنند.

منافع امنیت اسرائیل تحت تأثیر تحولات و وقایع فرامنطقه ای و فراتر از حیطه برخورد مستقیمی است که ما سابقا آنرا مرکز توجه خود قرار میدادیم. ما باید دامنه ملاحظات امنیتی و استراتژیک مان را در دهه ۱۹۸۰ به کشورهای نظیر ترکیه، ایران، پاکستان و برخی نواحی نظیر خلیج فارس و آفریقا - و مشخصا آفریقای مرکزی و شمالی - بسط دهیم. ۱۸

اهداف و نتایج جنگ ۱۹۸۲ بیروت

در پیشبرد این وظایف چندگانه، نیروهای مسلح اسرائیل در سال ۱۹۸۲ آنهاجمی را بخاک لبنان سازمان دادند که به نقطه عطف دیگری در تحولات خاورمیانه تبدیل شد. با توجه به اوضاع و احوال کلی منطقه و شواهد و قرائن موجود، این تجاوازی غیرقابل پیش بینی نبود. بسیاری از ناظران مطبوعاتی در سال ۱۹۸۱ خبر از یک تجاوز محتمل صهیونیستی میدادند و اگر بحثی بر سر این احتمال وجود داشت، بیشتر بر سر زمان وقوعش بود. الکساندر میگ (وزیر خارجه کابینه کارتر) بعدها اعتراف نمود: "اسرائیلیها بوضوح روشن کردند که تحملشان حدی دارد - و رو به اتمام است - و در مقابل نخستین تحریک آتی عکس العمل نشان خواهند داد. آنها ایمن مطلب را بما گفتند و رئیس جمهور اینرا میدانست." جیمی کارتر نیز همین مسئله را برای "رفع مسئولیت" از خود بطرز دیگری بیان کرد: "آنچه من از بسیاری افراد سرشناس اسرائیل شنیدم این بود که واشینگتن با چراغ سبز نشان داده است." ۱۹

طی سه ماهه اول سال ۱۹۸۲ تسلیحات ارسالی از آمریکا به اسرائیل نسبت به سال ۱۹۸۱، ۵۰٪ افزایش یافت. و سرانجام در تابستان ۱۹۸۲ تجاوز آغاز شد. بمب - افکنهای اسرائیلی بیروت و نواحی اطراف آن و مشخصا اردوگاههای پناهندگان

فلسطینی را شخم میزدند. بمبهای خوشه‌ای ارسالی از آمریکا بر سر توده‌های لبنانی و فلسطینی باریدن گرفت. ارتش جنوب لبنان بر کردگی سرگرد سعد حداد جلا (که از سال ۱۹۷۶ بمنظور امن کردن مرزهای جنوبی لبنان توسط اسرائیل ایجاد شده بود) نیز در هماهنگی کامل با نیروهای مسلح اسرائیل عمل مینمود. بمباران بی‌سروت حتی سبعانه‌تر و سنگینتر از بمباران هانوی توسط آمریکائیا در دسامبر ۱۹۷۲ بود. طبق منطق صهیونیستی یک سرگرد نیروی هوایی اسرائیل:

ما نقاط دقیق انتخاب شده و اهداف و نحوه حساب شده بمباران را انتخاب کردیم و امکان خطا را تقریباً به صفر رساندیم... اگر میخواهید به صلح دست یابید، میباید بجنگید. به جنگ آمریکا و ژاپن نگاه کنید. برای خاتمه جنگ آنها هیروشیما و ناگازاکی را بمباران کردند. ۲۰

تانکهای اسرائیلی در خاک لبنان پیشروی میکردند. اردوگاههای فلسطینی یکپارچه شخم و شور و هیجان بود. توده‌ها از پیر و جوان در سنگری بوسعت یک شهر جنگ مقاومت را به پیش میبردند و در مقابل تعرضات قوای صهیونیستی و فالانژیستادگی میکردند. هدف اسرائیلیها درهم شکستن سازمان آزادیبخش فلسطین از لحاظ نظامی و سیاسی بود. اسرائیل آمده بود تا در ارتباط با دول عرب، خود را بعنوان قدرت منطقه‌ای تحکیم کند. آمده بود تا اراضی جنوب رود عوالی را غصب کند و ۷۰۰ هزار عرب را تحت سلطه مستقیم نظامی خود قرار دهد. آمده بود تا "سده دفاعی" جنوب لبنان را برای خود مستحکم سازد. و نیز آمده بود تا زمینه تغییر مسیر رود لبتانی را در جهت استفاده خویش آماده گرداند و بازارهای جنوب لبنان را برای کالاهای اسرائیلی بتصرف درآورد. از نقطه نظر منافع امپریالیسم آمریکا، تجاویز لبنان بمعنای ایجاد فرصتهای طلائی بود. حکام و اشرافیت ریبای ثبات خاورمیانه را در پی تجاویز صهیونیستی در سر میپروراندند. این تجاویز میتواندست به تکوین "توافق جمعی و استراتژیک منطقه‌ای" (که در رقابت با شوروی مورد نیاز غرب است) خدمت کند. میتواندست یک لبنان نوین - هوادار بی‌تزلزل و بی‌شائبه غرب - را بوجود آورد. میتواندست سوریه را یک یا چند پله از ادعای قدرت منطقه‌ای بودن پائین کشاند - و شاید سران این کشور را هم مانند رهبران مصر "سر عقل" آورد - و بالاخره میتواندست سازمان آزادیبخش فلسطین را بسوی تسلیم طلبی آشکار براند. طبیعی است که چنین تحولاتی از نقطه نظر آمریکا میبایست بر محور دیپلماسی ایالات متحده و با کنار گذاشتن شوروی از تصمیم گیریهای منطقه‌ای (از طریق طرحهایی شبیه کمپ دیوید) صورت پذیرد. برای بهره برداری از اوضاع و انجام همه اینکارها آمریکائیا و متحدان اروپائیشان تاکتیک بیطرفی و حتی "انتقاد" از تعرض صهیونیستی را در پیش گرفتند. آمریکائیا با "انسان دوستی" همیشگی خود خواهان قطع ریزش بمبهای خوشه‌ای آمریکائی بروی مردم ستمیده ساکن لبنان شدند. و از سوی دیگر بر رهبران سازمان آزادیبخش فلسطین فشار گذاشتند تا نیروهای مسلحشان را از اردوگاهها خارج سازند و از خاک لبنان بیرون روند تا

به این "خشونت" خاتمه داده شود. عرفات این معامله را با آمریکا انجام داد. در سر میز مذاکره، او از آمریکاییها "تضمین" گرفت که بعد از خروج فدائیان، جان توده - های فلسطینی ساکن اردوگاهها در امان بماند. قرار بر آن شد که حلقه محاصره قوای اسرائیل و فالانتر از پیرامون اردوگاهها شکسته شود و جریان برق و آب که توسط صهیونیستها قطع شده بود دوباره برقرار گردد. فدائیان فلسطینی دسته دسته از اردوگاهها خارج شدند و خاک لبنان را بقصد پایتختهای چند کشور عربی ترک گفتند. در این هنگام جمع کشته شدگان فلسطینی و لبنانی در جنگ بیروت به بیست هزار و تعداد زخمیها به سی هزار نفر بالغ میشد.

کشتار صبرا و شتیلا و تداوم مقاومت

روز ۱۴ سپتامبر، بشیر جمایل رئیس جمهور مرتجع لبنان طی سوء قصدی بقتل رسید. روز ۱۶ سپتامبر نیروهای سعد حداد تحت فرماندهی الای جیکا (طراح کشتار تل الزعتر ۱۹۷۶) و رابط با موساد و سیا، بسوی اردوگاههای صبرا و شتیلا روان شدند. قتل عامی ۲۶ ساعته آغاز گشت. طی این مدت ۲۵۰۰ تا ۴۰۰۰ نفر از اهالی دو اردوگاه بقتل رسیدند. فالانترها کشتار میکردند و اسرائیلیها نظارت و همکاری؛ شب هنگام این منورهای اسرائیلی برد که میدان عملیاتی جنایتکاران فالانتر را روشن میساخت. ایبتان (رئیس ستاد ارتش اسرائیل) درباره عملیات صبرا و شتیلا به نیروهای فالانتر گفت: "عملیات را بخوبی به پیش بردید." سپس ارتش اسرائیل یکدستگاه بولدوز برای دفن اجساد به فالانترها اهداء کرد. افراد بازمانده به اسارت گرفته شدند و مورد بازجویی قرار گرفتند.

اسرائیلیها در کشتار صبرا و شتیلا مرعوب ساختن توده های فلسطینی را جستجو میکردند. جنگ بیروت این هدف را برآورده نساخته بود. فدائیان صحنه را ترک کرده بودند، اما روحیه مقاومت و مبارزه توده ها همچنان برجای مانده بود. حال اسرائیل دل به کشتار جمعی بسته بود تا بمعنای جامعه فلسطینیها را از هم بپاشد یعنی نه فقط نیروی نظامی فلسطینی، بلکه بیمارستانها، مدارس، مراکز فرهنگی و هر آنچه طی سالهای تبعید ایجاد شده بود، حتی واحدهای خانواده را نابود سازد. تلاش اسرائیل در آن بود که از این طریق ضربه ای تعیین کننده بر احساسات ملی مردم وارد آورد. جنایات صهیونیستها بطور کلی یک خلق را نشانه گرفته بود و طبق استراتژی عمومی اسرائیل با هدف نابودی سنت، هویت، عزت نفس و بیش از هر چیز اراده مقاومت خلق فلسطین به پیش میرفت. در این میان امپریالیسم آمریکا نیز بخوبی به "تضمیناتی" که داده بود عمل کرد! سرکرده بلوک غرب و یکی از دو رکن جهان ستم و استعمار امپریالیستی کاملاً به تعهدات خود جهت حفظ حیات این سیستم پوسیده وفا نمود. بقول اسحق شامیر (بعد از سفری که در اوج تجاوز صهیو - نیستی به ایالات متحده نمود): "رونالد ریگان موضع خوبی گرفت". و بنا به تحلیل

روزنامه داوار (نشریه حزب کار اسرائیل)، "انتقادات عمومی در آمریکا از اسر-
ئیل اگرچه خوشایند و آرامش بخش نیست اما از نقطه نظر عملی بما صدمه ای نیز-
ند. حکومت آمریکاخود را مجبور دیده که در پاسخ به فشار افکار عمومی و جهت
خنثی سازی فشار اعراب يك نمایش علنی از قاطعیت در برابر اسرائیل بسراه
اندازد و از این فرصت برای محو تصویر خود بعنوان يك همدست عملیات اسرائیل
سود جریبد." علاوه کشتار بیروت توجیهی برای بازگشت و استقرار تفنگسداران
دریائی آمریکا و قوای اروپائی تحت پوشش "جلوگیری از خشونت و تجاوز" و "حفاظت
از صلح و جان اهالی لبنان" فراهم آورد.

در اردوگاه اسرای جنگ بیروت، ۱۵ تا ۲۰ هزار فلسطینی وحشیانه ترین شکنجه-
ها را در مشقت بارترین روزها متحمل میشدند. جنگ بیروت از لحاظ سیاسی بر
اعتبار سازمان آزادیبخش فلسطین و شخص عرفات ضربه ای سخت وارد آورد و سیر
انشعابات درونی این سازمان را تسریع کرد. لیکن ناراضیاتی عمومی توده هاورزمند-
گان انقلابی و صادق بواسطه نبود يك نیروی واقعا پیگیر و انقلابی کمونیستی به
مجرای انحرافی و بدعاقبت تضاد میان جناحهای بورژوائی سرریز کرد. در پایان
جنگ بیروت آنچه بجای ماند اردوگاههای درهم کوفته فلسطینیان بود و توده های
زخمی و خشمگین و بی اعتماد. اما خاکستر ققنوس سوخته انقلاب در هر کوی و برزن
گسترده بود. و باد عاصی این خاکستر را با خود میبرد و در قلب سرزمینهای
اشغالی می افشاند تا اینبار نقطه ای دیگر به مظهر خیزش دیواره خلق فلسطین
تبدیل شود.

بلافاصله بعد از اتمام جنگ بیروت، بروز تك جوشهای پراکنده مبارزاتسی
در کرانه غربی رود اردن و نوار غزه لرزه بر پیکر صهیونیستها افکند. اسرائیلیها
بر تدابیر امنیتی و سرکوبگرانه در این مناطق افزودند. در دسامبر ۱۹۸۲ فرماندار
نظامی رام الله دستور تعطیل اتحادیه کارگری این شهر را صادر نمود و دبیر اتحاد
یه را بزندان افکند. پرتاب سنگ از سوی نوجوانان کرانه غربی بسوی اشغالگرا
صهیونیست و نیروهای مسلح دولتی بالا گرفت. طبق تحقیق يك فلاتندی ۸۷٪ از يك
گروه ۱۲ نفری کودکان فلسطینی بنوعی در برخوردهای خشونت آمیز با نیروهای
اسرائیلی شرکت داشتند. بنابر آماری که همین محقق تهیه کرده نزدیک به دوسوم
محصلین دبستانی از میان افراد خانواده خود اسیر داده اند، و بیش از دوهزار نو-
جوان زیر ۱۴ سال در جریان ناآرامیهای گسترده سال ۱۹۸۲ در کرانه غربی بخاطر
پرتاب سنگ، سنگربندی خیابانی و دیگر اقدامات مبارزاتی توسط قوای اسرائیلی
دستگیر شده اند. تعداد کشته شدگان در جریان همین شورشها ۱۶ نفر بود که همگی
زیر ۲۱ سال بودند. در تابستان ۱۹۸۲ يك تن از اهالی یهودی مناطق اشغالی بقتل
رسید. روز بعد يك بانده صهیونیست مسلح به مسلسل، گاز اشک آور و نارنجک به
دانشگاه هبرون هجوم بردند و ۴ فلسطینی را کشته، ۲۲ نفر را زخمی کردند. در اعتراض
به این کشتار، توده های عرب ساکن نابلس تظاهراتی برپا نمودند. اشغالگران صهیو-

نیست بر این تظاهرات آتش کشودند که بر اثر آن يك دختر و يسر جوان بقتل رسیدند. سربازان اسرائیلی به تظاهرات گسترده فلسطینیها در دانشگاه بیرزایت حمله بردند، ۵ دانشجو را زخمی کردند و دهها نفر را دستگیر نمودند. سیاست "مجازات دسته‌جمعی" در مورد مردم عرب ساکن مناطق اشغالی به اجرا گذاشته شد.

نیمه شب مردان را از خانه‌ها بیرون کشیدند و آنها را با پیژاما در سرما نگاه داشتند. افراد موردنظر و دیگران را تا صبح در میدان مسجد ایستادند در همین موقع کارد مرزی به خانه‌ها ریخت و مردم را مورد ضرب و شتم و دشنام قرار داد. برای ارباب گلرله شلیک میکردند. طی ساعاتی که مردم در میدان تحت نظر بودند، وادارشان کردند بروی یکدیگر ادرار کنند و نیز سرود ملی اسرائیل (حتیکوا) را بخوانند و شعار "زنده باد اسرائیل" بدهند. بسیاری را کتک میزدند و وادار به لیس زدن زمین میکردند. مردم را مثل گوسفند با چهار کامیون به مراکز دولتی هیرون منتقل کردند. در روز "آدم سوزی" (۲۷ ماه عبری نیسان) به افراد اسیر دستور دادند که شماره شناسایی خود را با دست خود روی دستشان نقش نمایند و بدین ترتیب خاطره یهودیان در اردوگاههای مرگ را زنده نگهدارند. ۲۲

جنایاتی از این دست به‌مراه اعمال سرکوب و ستم طبقاتی و ملی بر خلق فلسطین طی سالهای اخیر بطور بی‌وقفه ادامه یافت و شدت گرفت. از سال ۱۹۸۲ تا به امروز صهیونیستها قلع و قمع فیزیکی توده‌ها را با سیاست سرکوب فرهنگی بطور هم‌زمان به پیش بردند. حملات متناوب به دانشگاه بیرزایت، تبعید روشنفکران عرب و سلب حق کار از آنان، تلاش برای وادار کردن استادان فلسطینی به امضای بیگانه‌های ضد جنبش فلسطین، ممنوعیت پرچم فلسطین و حتی ممنوعیت استفاده از رنگ - فلسطینی، تلاش در محور منابع مهم فرهنگی فلسطین در بیژت (نابودی اسناد امسلاک خاطرات تاریخی و آثار هنری)، اجزاء مختلف این سیاست بودند - با این تصور که مرجودیت عینی يك خلق نفي شود و ریشه‌های مادی پیدایش يك جنبش انقلابی خشکانده گردد. اما تاریخ نشان داده که این تلاشهای ارتجاعیون نهایتاً به سر نخواهد رسید. علیرغم امپریالیستها و صهیونیستها این فقط آنها نیستند که در تعیین سیر تحولات نقش بازی میکنند. این واقعیتی است که با ظهور و اوج‌گیری خیزش خلق فلسطین و دیگر خلقهای انقلابی منطقه بارها و بارها به اثبات رسیده است. بقول رفیق ماژوتسه‌دون: "خلق و تنها خلق است نیروی محرکه تاریخ." هر بار که توده‌های فلسطینی با سنگ - بمباف گشتیهای مسلح اسرائیلی میشتابند، بپوچی خواب و خیالهای زشت صهیونیستی ثابت میشود. و در سالهای آتی هنگامیکه توده‌ها بیاری و تحت رهبری پیشاهنگ انقلابی خود - حزبی پرولتری متکی به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماژوتسه‌دون که مهباید ایجاد شود - درسهای مثبت و منفی چنددهساله را بطور

کامل فراگیرند و خشم انقلابی را با آگاهی و تشکل انقلابی به میلی بنیان کسن بدل سازند، آنگاه صدای "نافذ" بار دیگر رساتر از هر زمان در جهان طنین انداز خواهد شد که "حرامزاده‌ها حساب همگی شما را میرسیم!" این ظهور پیروزمندانسه ققنوس خواهد بود. ●

منابع

- (۱) بنقل از کتاب "اسرائیل: يك دولت مستعمراتی اشغالگر" - ماکسیم رودنسون / و همینطور در کتاب "دولت یهود" - نوشته تئودر هرتزل .
- (۲) "صهیونیسم در عصر دیکتاتورها" - برنر، ۱۹۸۲ .
- (۳) بنقل از کتاب "اسرائیل: . . ."
- (۴) "قیام" - مناحیم بگین، بنقل از کتاب "اسرائیل: . . ."
- (۵) بنقل از "اسرائیل: . . ."
- (۶) "مقدمه‌ای بر تاریخچه رسمی جنگ استقلال" - بنقل از نشریه "تاریخچه صهیونیسم" ۲۲ مه ۱۹۵۹ .
- (۷) "خاطرات موشه شارهت" - منتشره توسط جامعه فارغ التحصیلان عرب - آمریکایی .
- (۸) بنقل از کتاب "تروریسم مقدس اسرائیل" - لی ویبا روکاج .
- (۹) "خاطرات موشه شارهت .
(۱) همانجا .
- (۱۱) بنقل از کتاب "جنگجویان در سوئز" - دانالد نف، ۱۹۸۱ .
- (۱۲) مصاحبه با روزنامه عبری "ال همیشمار" - بنقل از نشریه مطالعات فلسطین، ۱۹۸۲ .
- (۱۳) لوموند، ۴ مه ۱۹۷۲ .
- (۱۴) ساندی تایمز (لندن)، ۱۵ ژوئن ۱۹۶۹ .
- (۱۵) نشریه بوستون کلاب، اوت، ۱۹۸۱ .
- (۱۶) نشریه مطالعات فلسطین، تابستان ۱۹۸۲ .
- (۱۷) کتاب "مثلث مؤمن" - نوام شومسکی .
- (۱۸) از متن سخنرانی منتشره در مجله عبری "ما - اریو"، دسامبر ۱۹۸۱ .
- (۱۹) "مثلث مؤمن" .
- (۲۰) همانجا .
- (۲۱) بنقل از شومسکی .
- (۲۲) همانجا .
- (۲۳) همانجا .

توضیح

این مقاله با استفاده از سلسله مقالات سال ۱۹۸۴ نشریه کارگر انقلابی (ارگان حزب کمونیست انقلابی آمریکا)، شماره‌های متعدد نشریه کمونیست (ارگان سازمان انقلابیون کمونیست - م. ل.) و حقیقت (ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران) نگاشته شده است .